

• (معنى الحجة الصامت) ..

• معنای حجت صامت

لا زلنا مع العبد الصالح (عليه السلام) في بيان هذا الأمر العقائدي الهام، وتحديدًا في بيان معنى الحجة الصامت في الرويات التي يساء فهمها من قبلهم، فهم بها يريدون نفي وجود حجتين في زمن واحد، والحال أنّ معنى روايات اجتماع حجتين قد توضح، وهو فيما لو كانا في مكان واحد ولم يكن الوصي مآذون له بالكلام ممن هو محجوج به، بل هم حتى معنى الحجة الصامت لا يفقهوه أصلاً.

ما همچنان در محضر عبد صالح (عليه السلام) هستيم؛ در خصوص تبیین این امر اعتقادی مهم، و به خصوص در بازگویی معنا و مفهوم حجت صامت، در خلال روایاتی که پیشینیان آنها را بد فهمیده‌اند و با استناد به این روایات سعی در انکار وجود دو حجت در آن واحد می‌نمایند. پیشتر معنی روایات اجتماع دو حجت شرح داده شد؛ و این روایات اشاره به زمانی دارد که دو حجت در یک مکان باشند و وصی از جانب کسی که بر او حجت است اجازه‌ی سخن گفتن نداشته باشد! البته این عده حتی معنای حجت صامت را نیز اصلاً نفهمیده‌اند.

يقول السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في بيان معناه: (أما الحجة الصامت فتعني أنه محجوج، فليس له أمر مع الذي هو محجوج به، وهذا أمر بينهما لا دخل لكم به. فمع وجودهما في زمن واحد هل يُرد الصامت؟ وهل كان يحل ردّ هارون أو لوط على تسميتهم بأنهم صامتون مع وجود موسى وإبراهيم؟ إنما تسمية الصامت يعنى بها أنهما إن اجتمعا في مكان فالناطق هو حجة الزمان والوصي لا يتكلم إلا بإذنه، وهذا هو المعنى الوحيد الذي يتفق مع القرآن (1)).

سيد احمد الحسن (عليه السلام) در تبیین معنای آن می‌فرماید: «اما حجت صامت یعنی «کسی که

1. روي بأن الامام الحسن (عليه السلام) باشر الافتاء في غياب أبيه أمير المؤمنين (عليه السلام)، والامام علي (عليه السلام) أيد فتواه وارتضاها بعد ذلك، وقال بأنه ليس عنده شيء غير ما قاله الحسن (عليه السلام): عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: (أتى أمير المؤمنين (عليه السلام) قوم يستفتونه فلم يصيبوه، فقال لهم الحسن (عليه السلام): هاتوا فتياكم فان أصبت فمن الله ومن أمير المؤمنين (عليه السلام)، وإن أخطأت فان أمير المؤمنين (عليه السلام) من ورائكم، فقالوا: امرأة جامعها زوجها، فقامت بحرارة جماعه فساحقت جارية بكرة، فألقت عليها النطفة فحملت، فقال (عليه السلام): في العاجل تؤخذ هذه المرأة بصداق هذه البكرة، لأن الولد لا يخرج حتى يذهب بالعذرة وينتظر بها حتى تلد ويقام عليها الحد، ويلحق الولد بصاحب النطفة، وترجم المرأة ذات الزوج، فانصرفوا فلحقوا أمير المؤمنين (عليه السلام) فقالوا: قلنا للحسن، وقال لنا الحسن، فقال: والله، لو أن أبا الحسن لقيتم ما كان عنده إلا ما قال الحسن (عليه السلام) وسائل الشيعة- آل البيت: ج28 ص169 ح34476. فلو كان النطق محرماً على الامام الحسن (عليه السلام) في زمن أمير المؤمنين (عليه السلام) فكيف يقوم بذلك؟! بل هناك روايات كثيرة تنص على أنّ الأئمة (عليهم السلام) في أحيان كثيرة يحيلون اجابة الاسئلة الى أوصيائهم، فهل عندما يجيب الاوصياء يكون جوابهم حجة على السائل أم لا؟!

محجوج است» (یعنی خودش دلیل نمی‌آورد) و با وجود «محجوج به» (کسی که اقامه‌ی دلیل می‌نماید) کاری انجام نمی‌دهد و این مسأله‌ای است بین آنها و ربطی به شما ندارد. آیا با موجود بودن این دو در آن واحد، حجت صامت مردود شمرده می‌شود؟ آیا جایز است که هارون و لوط را به این دلیل که آنها به خاطر وجود موسی و ابراهیم صامت بوده‌اند، رد کرد؟ منظور از «صامت» این است که اگر این دو در یک مکان گرد آیند، ناطق، حجت زمان است و وصی فقط با اذن او سخن می‌گوید؛ و این، یگانه معنایی است که با قرآن مطابقت دارد.^۲

فالمعنى الذي يريدونه إذا أصروا عليه، يعني أن روايات الصامت والناطق معارضة للقرآن، والروايات إذا عارضت القرآن إما أن تؤول أو يعرض عنها كما أمرنا أهل البيت، وهم يقولون بذلك أيضاً، فروايات الناطق والصامت بحسب فهمهم تكون معارضة للقرآن، وعليه فإما أن تؤول أو تترك.

اینها در صورت اصرار و پافشاری، در واقع به دنبال آن معنایی هستند که می‌گویند روایات صامت و ناطق با قرآن در تعارض است، و روایات معارض با قرآن همان طور که اهل بیت دستور داده‌اند، باید یا تاویل شوند و یا از آنها روی برگرداند؛ آنها نیز به همین معتقد هستند. بر این اساس، طبق فهم و درک آنها، روایات ناطق و صامت با قرآن معارض بوده و باید آنها را یا تاویل نمود و یا ترک گفت.

ولا يبقى إلا تأويل روايات الناطق والصامت بأن المراد بالصامت أنه محجوج بالناطق، ولا ينطق بحضور الناطق إلا بإذنه، هذا كل ما في الأمر، وغير هذا يجعل الروايات مخالفة لمحكم القرآن، وهو ما ورد بوضوح من نطق سليمان في حياة أبيه داود وبأمر الله (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ).

فقط یک صورت باقی می‌ماند به این ترتیب که روایات، ناطق و صامت این گونه تاویل شود که مراد از صامت، محجوج به ناطق است (با وجود کسی که صحبت می‌کند، او صحبتی نمی‌کند) و او

۲ - روایت شده که امام حسن در غیاب پدرش امیرالمؤمنین به صدور فتوا مبادرت نمود و حضرت علی (علیه السلام) نیز فتوای او را تأیید فرمود و از آن اظهار رضایت نمود و گفت به غیر از آنچه که حسن (علیه السلام) گفته، چیز دیگری نزد او نیست.

« می‌فرماید بو عبد الله امام جعفر صادق گروهی نزد امیرالمؤمنین آمدند تا از آن حضرت فتوا بگیرند ولی ایشان را نیافتند. حسن ع به آنها گفت: مسأله‌تان را بگویید، اگر درست جواب دادم که از سوی خدا و از سوی امیرالمؤمنین می‌شود و اگر اشتباه کردم امیرالمؤمنین، پشت سر شما دارد می‌آید آنها. برخاست و با یک کنیز باکره مسأله نمود و گفتند: زنی با شوهرش هم‌بستر شد و در حالی که هنوز حرارت جماع را با خود داشت فرمود امام حسن نطفه را بر او انداخت و کنیز باردار شد در اسرع وقت مهریه‌ی آن دختر گرفته از این زن گرفته می‌شود زیرا فرزند فقط با از بین بردن بکارت خارج می‌گردد. سپس باید منتظر ماند تا فرزند کنیز به دنیا بیاید و بر او حد جاری شود. فرزند به صاحب نطفه ملحق می‌شود و زن شوهردار رجم می‌گردد و سخنان رد و بدل شده را به آن ماجرای دیدار خود با امام حسن را دیدند آن عده مراجعت کردند و در راه امیرالمؤمنین حضرت فرمود حضرت عرضه داشتند به خدا سوگند اگر با ابوحسن (علیه السلام) کنیه حضرت علی (ملاقات می‌کردید، در نزد او چیزی جز آنچه که حسن گفت، نبود. آل البيت: جلد 27 صفحه 169 حدیث 34476 - وسایل الشیعه. »

حال اگر در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخن گفتن بر امام حسن (علیه السلام) حرام بود، پس چرا وی دست به چنین کاری زد؟! به علاوه روایات زیادی هست که دلالت دارد بر این که ائمه (علیهم السلام) در بسیاری موارد، پاسخ‌گویی به سؤالات را به اوصیاء خود واگذار می‌کردند. حال آیا پاسخی که اوصیاء می‌دادند، حتی بر سؤال کننده محسوب می‌شده است یا خیر؟!

در حضور ناطق، فقط به اذن او سخن می‌گوید؛ این، یگانه برداشت صحیح در این خصوص است. هر تفسیر و تأویلی غیر از این، روایات را در جایگاه تعارض با محکمت قرآن قرار می‌دهد و این چیزی است که به روشنی در سخن‌گویی سلیمان در زمان حیات پدرش داوود به امر الهی، آشکار شده است: «(و این [شیوه‌ی داوری] را به سلیمان آموختیم)».

هذا كلامهم فقط لتضييع الوقت، والله والله والله قد أحكمتها عليهم فلا منفذ لهم في القرآن ولا في الروايات، إلا أنهم يضيعون الوقت في الجدل وهم يعلمون. الآن، هم أعلم أم فقهاؤهم، ماذا يقولون؟ إذا كان فقهاؤهم أعلم منهم فليبرزوا، ألسنت بارزاً لهم ودعوتهم وهم يقولون إني لست على الحق، إذن لماذا يذرون الناس الذين اتبعوني، أليس من واجبهم إنقاذهم؟!).

این سخنان آنها فقط برای تلف کردن وقت است. والله والله والله که این موضوع را آن چنان بر آنها محکم و استوار نموده‌ام که نه در قرآن و نه در روایات، هیچ گریزگاهی از آن ندارند؛ جز این که آنها با مجادله کردن، فقط وقت را تلف می‌کنند در حالی که خودشان نیز از این مطلب آگاهند. اکنون آنها آیا داناترند یا فقهایشان؛ چه دارند که بگویند؟ اگر فقهایشان اعلم هستند، به میدان بیایند؛ آیا من اعلام حضور نکرده‌ام و آنها را دعوت ننموده‌ام و آنها نمی‌گویند که من بر حق نیستم؟! پس چرا (با عدم حضورشان) اجازه می‌دهند مردم از من پیروی کنند؟! آیا تکلیف آنها نجات دادن مردم نیست؟!».

* * *